

محتمل ترین چشم اندازهای سیاسی ایران؟!

آرش کمانگر

arash@funtrivia.com

نگاهی گذرا به اوضاع سیاسی ایران نشان می دهد که جمهوری اسلامی با شتاب بی سابقه ای «بحران فروپاشی» خود را آغاز کرده است. بن بست کامل استراتژی اصلاح رژیم از درون طی شش ساله پس از انتخابات دو خرداد ۷۶ و اذعان منادیان این استراتژی در بیرون و درون حاکمیت مبنی بر شکست مشی سیاسی استحاله گرایانه شان، نفرت و برانگیختگی بی سابقه قشرهای مختلف مردم علیه رژیم و انزوای کامل حکام جمهوری اسلامی در میان اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، واقعه تاریخی ۹ اسفند ۸۱ (یعنی تحریم نمایش انتخاباتی رژیم در مورد شوراهای اسلامی شهر و روستا) که می توان گفت فاز سیاسی نوینی را در کشورمان بنیاد نهاد، سیاست تهاجمی امریکا در منطقه استراتژیک خاورمیانه و محاصره شدن کامل رژیم ایران توسط رژیم های دوست و مطیع ایالات متحده و در این راستا، قرار گرفتن ایران در نوبت بعدی (بعد از فتح عراق) همه و همه نشان می دهد که برجیده شدن بساط جمهوری اسلامی دیگر نه یک آرمان و رویای دست نیافتنی، بلکه مساله روز کشور و منطقه است. از این رو بر خلاف دوره های سیاسی گذشته، دیگر بحث بر سر اثبات ضرورت سرنگونی رژیم نیست و توقف کردن در این فاز، عین «تحصیل حاصل» است. اکنون دیگر حتی مماشات طلب ترین نیروهای سیاسی اپوزیسیون که تا دیروز سخن گفتن از هر نوع نافرمانی مدنی، انقلاب و براندازی رژیم توسط جنبش مستقل مردم را عین «آنارشیسیم و توحش و جنون سیاسی» می پنداشتند، اکنون ناگزیرند حتی اگر خود نخواهند «ناپرهیزی سرنگون طلبی» را در پیش گیرند، دست از مخالفت و پلمیک با دیگر نیروهای سیاسی برسر موضع «براندازانه شان» بردارند.

از این رو وجه مشخصه فاز سیاسی جدید، دیگر این نیست که آیا تمامیت جمهوری اسلامی باید به زیر کشیده شود یا نه؟ بلکه سخن اکنون بر سر این است که اولاً این سرنگونی را چگونه باید متحقق نمود؟ ثانیاً بعد از واژگونی رژیم، چه نوع آلترناتیو و حکومتی باید بر سر کار بیاید؟

در رابطه با نحوه پایان دادن به عمر نکبت بار ۲۵ ساله جمهوری اسلامی، قاعدتا نباید از چهار حالت خارج باشد: ۱. تسلیم و یا از هم پاشیدن خود بخودی شیرازه حکومت در برابر بحران سیاسی تمام عیار موجود ۲. رخ دادن یک انقلاب نوین و سرنگونی رژیم توسط جنبش های پی در پی، سراسری و همگانی اکثریت مردم از طریق راه اندازی اعتصابات عمومی، راهپیمایی ها، شورش ها و در صورت مقاومت مسلحانه رژیم، انجام قیام مسلحانه توده ای و کلا اشکال فراقانونی مبارزه ۳. به

وقوع پیوستن یک کودتای درونی توسط بخشی از آپارات سیاسی و نظامی رژیم _ که ممکن است برای خوش آمد گفتن به سلطه خارجی باشد و یا گردن نهادن به اراده خستگی ناپذیر مردم ایران ۴. تهاجم نظامی ضربتی و یا همه جانبه امریکا به ایران که احتمالا در صورت وقوع از کمک های سیاسی و نظامی نیروهایی از اپوزیسیون نیز بهره خواهد جست.

در کنار این چهار چشم انداز، البته هنوز بخشی از اصلاح طلبان در درون و بیرون حاکمیت وجود دارند که معتقد به یک راه به اصطلاح مسالمت آمیز و پنجم نیز هستند و آن همانا استحاله آرام رژیم از بالا به نفع «دلپذیر» کردن حکومت برای امریکا و بخشی از مردم و نیروهای اپوزیسیون و دگراندیش است. این راه حل گرچه سراب بودن خود را به اثبات رسانده، اما با این همه هنوز در نزد کسانی که مخالفت با انقلاب و نافرمانی مدنی و تکیه بر پایینی ها، برایشان یک پرنسیپ است، طرفدارانی دارد، اما از میان چشم اندازهای چهار گانه فوق الذکر نیز به نظر می رسد شق کودتای نظامی محلی از اعراب نداشته باشد. چرا که اساس تکیه ماشین سرکوب رژیم، بر نیروهای بسیجی، پاسدار و حزب الهی های مزدبگیر موسوم به «لباس شخصی ها» استوار است یعنی نهادهایی که در حفظ و تداوم حکومت اسلامی، منافع حیاتی دارند. ارتش سنتی نیز در طول دو دهه گذشته تماما جراحی شده و رژیم، مهره های حزب الهی خود را بر سر تمام پست های حساس نیروهای سه گانه ارتش گمارده است. ضمن اینکه رژیم سعی می کند اساسا در سرکوب های سیاسی و منکوب کردن شورش ها، از قوای ارتش استفاده نکند و آنان را اجبارا برسر دوراهی قرار ندهد.

چشم انداز تسلیم شدن و فرار یکباره آنها به خارج نیز اگر چه با حدتی که بحران های داخلی و بین المللی پیدا کرده، دور از انتظار نیست، اما بعید است رخ دهد. زیرا لاقلا سردمداران اصلی رژیم در تمام طول ۲۵ سال حکومت شان، آنقدر غارت و جنایت کرده اند و به علاوه آنقدر در حفظ رژیم منافع حیاتی دارند که محال است بدون یک جنگ و یا سلسله نبردهای انقلابی، فرار را بر قرار ترجیح دهند. به علاوه کدام کشور است که این خیل عظیم جنایتکاران را بدون نقض آشکار کنوانسیون های بین المللی پذیرا شود؟ مضاف بر این نباید فراموش کرد که ماندگاری رژیم قبل از آنکه نشانه قدر قدرتی اش باشد، نشانه ضعف مخالفین اش است. در واقع رژیم دارد «نان» پراکندگی و فقدان سازماندهی مردم و اپوزیسیون را می خورد!! لذا مادام که آلترناتیو گسترده و نیرومندی سر بر نیاورده، بعید است حالا حالاها رژیم از «خر مراد» پایین بیاید.

پس می ماند دو چشم انداز اصلی دیگر یعنی انقلاب و تهاجم نظامی امریکا که یکی از این دو می تواند کار رژیم را «تمام» کند و البته دیوار چینی نیز بین این دو وجود ندارد و ممکن است این دو همزمان با یکدیگر و یا در تلفیق با هم، اتفاق بیفتند. زیرا هم بخشی از مردم و اپوزیسیون مایلند که امریکا مستقیما _ و حتی به شیوه نظامی _ به کمک آنها بیاید تا کار رژیم را بسازند و

هم کاخ سفید ترجیح می‌دهد با کمترین تلفات و ریسک نظامی، تهاجمش با شورش‌ها و حرکات انقلابی مردم و نیز تحرکات نظامی برخی از نیروهای مسلح اپوزیسیون (از غرب کشور) توأم شود. به همین خاطر است که به موازات تهدیدات پنتاگون، کاخ سفید و سنای آمریکا طرح‌های گسترده‌ای برای حمایت مالی و سیاسی از نیروهای وفادار به خود (نظیر سلطنت طلبان و بخشی از جمهوریخواهان شیفته نئولیبرالیسم) را در پیش روی خود قرار داده‌اند که طرح اخیر سناتور «براون بک» تنها یکی از این اقدامات است. حفظ نیروهای مجاهدین خلق در عراق و نیز پذیرش نمایندگان اعزامی حزب دموکرات کردستان ایران برای مذاکره در آمریکا که همزمان با حمایت تبلیغاتی و لجستیکی کامل از رضا پهلوی و رسانه‌های زنجیره‌ای وفادار به وی صورت می‌گیرد، از جمله دیگر اقداماتی است که ایالات متحده خوشبین است به واسطه آنها به قول خودشان تا قبل از نوامبر ۲۰۰۴ کار رژیم اسلامی را تمام کنند. هرچند ناگفته نماند که جناح سیاسی با نفوذی نیز در وزارت خارجه و کنگره آمریکا وجود دارد که با توجه به هزینه‌های سنگین یک جنگ جدید برای آمریکا و مخالفت جهانی با یک تهاجم نوین و نیز ناامیدی از قدرت اپوزیسیون ایرانی، مایل است از طریق بند و بست با سران رژیم، آنها را وادار به سازش کند.

حداقل‌های این گرایش از هیأت حاکمه آمریکا برای تحمل جمهوری اسلامی عبارتند از:

۱. خودداری رژیم از دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار انبوه
 ۲. دست‌شستن رژیم از حرکات تروریستی و قطع حمایت آن از گروه‌های اسلامی بنیادگرا و تروریستی و در این راستا تحویل دادن و یا اخراج اعضای القاعده و دیگر بنیادگرایان از ایران
 ۳. عدم کارشکنی در روند استقرار سیاسی عراق و در این راستا لگام زدن بر تحرکات بنیادگرایانه سپاه بدر و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق از سوی رژیم ایران
 ۴. جلوگیری از سنگ‌اندازی در روند «صلح» اسرائیل و فلسطین، و در این راستا دست‌شستن از حمایت و کمک مالی نظامی به حزب الله لبنان و نیز اسلام‌گرایان فلسطینی.
- در ارتباط و تحت تاثیر همین مشی بود که همزمان با جنگ عراق و بعد از سقوط صدام، مذاکرات سطح بالایی بین مقامات آمریکا و ایران در ژنو صورت گرفت که البته بعد از فاش شدن حضور برخی از رهبران القاعده در تهران و سازماندهی عملیات انتحاری ریاض توسط آنها، ادامه نیافت. در واکنش به قطع مذاکرات از سوی آمریکا، رژیم اسلامی اعتراف کرد که اعضای القاعده در ایران حضور دارند، اما عموماً زندانی هستند و آمادگی خود را برای اخراج آنها به کشورهايشان اعلام کرد. هر چند روزنامه «الخلیج» گزارش داد که رژیم ایران در قبال این امتیاز دهی به آمریکا، متقابلاً خواستار آن است که آمریکا سران سازمان مجاهدین خلق در عراق را تحویل تهران دهد. اما روزنامه عربی دیگری به نام «البیان» ضمن اشاره به سخنان اخیر معاون وزیر دفاع آمریکا مبنی بر اینکه

مجاهدین از دهه ۷۰ میلادی بدین سو هیچ اقدامی علیه منافع امریکا نکرده‌اند و بعلاوه از دیسیپلین و قدرت نظامی خوبی برخوردارند، گزارشی از احداث قریب الوقوع یک پایگاه نظامی در کرکوک برای تدارک حمله به ایران و استفاده امریکا از مجاهدین برای پیشبرد پروژه خود می‌دهد. به هررو وجود اختلاف در هیات حاکمه امریکا برسر نحوه برخورد با رژیم ایران، گرچه در کوتاه مدت به نفع سردمداران رژیم اسلامی است. اما تردیدی نیست که کاخ سفید به طور یکدست حاضر به سازش با سیاست‌های جاری و فعلی جمهوری اسلامی نیست و چنانچه امتیازات فوق الذکر را دریافت نکند، دست از سر این رژیم برنخواهد داشت.

در همین راستا محافل درونی پنتاگون (مشاوران رامسفلد) عقیده دارند که حتی در صورت موافقت رسمی دولت ایران با اعطای امتیازات چهار گانه فوق الذکر، هیچ تضمینی برای جلوگیری از نقض آنها وجود ندارد. زیرا جمهوری اسلامی یک حکومت یکدست نیست و باندهای سیاسی، امنیتی و نظامی و شبه نظامی مختلفی در آن عمل می‌کنند که هرکدام «ساز» خود را می‌نوازند، به طوری که حتی خامنه‌ای و رفسنجانی نیز به تنهایی قادر به کنترل آنها نیستند. بعلاوه دادن امتیازات فوق برای سردمداران رژیم نیز دشوار است، چرا که دیگر اثری از «انقلاب اسلامی عزیز» آنها به جای نخواهد گذاشت یعنی ایدئولوژی که اسرائیل ستیزی، کرکری خواندن برای «شیطان بزرگ»، تروریسم و بنیادگرایی اسلامی و صدور آنها به «جهان اسلام» اجزای لایتجزای آن محسوب می‌شوند و بدون آنها جمهوری اسلامی به «شیر بی یال و دم و اشکم» تبدیل شده و مضاف بر آن اعتبار خود را نزد اسلام گرایان خاور میانه به کلی از دست خواهد داد. ضمن اینکه برای امریکا نیز بسنده کردن به امتیازات چهار گانه سیاسی فوق الذکر در حالی که می‌تواند فراتر از آن را کسب کند بی معناست. زیرا چنین کاری مچ کاخ سفید را در زمینه «تقویت روند دموکراسی در خاورمیانه» و «استقرار آزادی در ایران» باز خواهد کرد و از سوی دیگر اهداف استراتژیک اقتصادی امریکا در منطقه که در محور آن کنترل بلامنازع منابع نفت و انرژی خاورمیانه و جهان قرار دارد، را دچار اشکال خواهد کرد. از این رو سیاست مبتنی بر «جنگ نفت» لاجرم دامن ایران را خواهد گرفت. به همین خاطر استقرار یک رژیم امریکایی و مطیع همچون افغانستان و عراق در ایران یکی از مهمترین اهداف کاخ سفید است. هدفی که علاوه بر تهاجم نظامی می‌تواند حتی از طریق تشویق نوعی انقلاب که رهبری آن در دست اپوزیسیون وفادار به سیا و پنتاگون باشد، نیز تحقق پذیرد. متأسفانه به دلیل پراکندگی نیروهای چپ و دموکرات و قلت ناچیز امکانات مالی و تبلیغاتی آنها، عرصه سیاسی توسط دو نیروی ارتجاعی قرق شده است: سلطنت طلبان و جمهوریخواهان شیفته سرمایه داری نئولیبرال و مبتنی بر بربریت مدرن که در کائنات سیاسی شان، اکثریت زحمتکش جامعه باید به آنها، طبقه شان و سرورشان امریکا «کولی» دهند. از این رو تا مقطع سرنگونی رژیم اگر

تحول جدی در صفوف نیروهای مترقی و رادیکال پدید نیاید و آرایش سیاسی موجود حفظ شود،
تردیدی در شکست انقلاب جدید، همچون انقلاب ۵۷ وجود نخواهد داشت.

هفته نامه پیوند ، چاپ کانادا ، ۶ ژوئن ۲۰۰۳